عکس: تسنیم

با بخشش به جامعه، جان بدهیم

می‌دانیم چه دردی کشیده‌اید...

ترانه بنی یعقوب

«می‌دانم پسرم کاربدی کرده، یک مرتبه پیش اومد. ما خانواده خوبی هستیم؛ باور کنید یکدفعه این بلا سرمون اومد. خیلی حساس بودم. همیشه حواسم بود. گفت بعدازظهرها بعد از مدرسه می‌رود سرکار. گفتیم حالا کار کند بد نیست. با دوتا از دوستانش رفتند، بیرون. انگار مشروب خوردند باور کنید خانوادگی ما اصلا این جوری نیستیم. با حالت بدی رفتند توی خیابان. محله‌مون محله بدی بود توی جیبشون چاقو داشتند. با یک عابرپیاده دعواشون شد و اون بنده خدا با دو ضربه چاقو کشته شد. ضربه آخر هم این بچه نادون من زد، قتل افتاد گردنش.» مریم مادر مراد اینها را می‌گوید. مراد ۱۶ سالگی مرتکب قتل شد، یک سالی هست بخشیده شده.

۸ سال از آن روزها گذشته؛ پسر دو سال را در کانون اصلاح و تربیت نوجوانان گذراند و بعدش منتقل شد به زندان رجایی شهر. مگر می‌شود این ماجرا را از یاد برد، آن همه روز سخت را. مادر وقتی درباره آن روزها حرف می‌زند، همه تنش می‌لرزد. زبانش می‌گیرد و به لکنت می‌افتد و بریده بریده صحبت می‌کند. دستان عرق کرده‌اش را روی هم می‌فشارد. زبانش را دور لب‌های خشکش می‌کشد؛ وای از آن روزها. پسر زیر حکم قصاص، عذاب وجدان از دست رفتن مردی که پدر دو فرزند بود.

هر روز به دست و پای خانواده اولیای دم افتادند. رضایت نمی‌دادند به قول زن حق هم داشتند. راه هر روزش کانون بود و مددکاری و زندان: «هرهفته می‌رفتم ملاقات. سکته کردم، کمرم صاف نمی‌شد. یک هفته‌ای همه موهایم سفید شد. نه اینکه فکر کنی فقط برای جان پسرم این کارها را کردم، واقعاً دلم سوخته بود. از ته دل می‌خواستم خانواده‌اش ببخشند، هنوز از خدا می‌خواهم ما را ببخشند. آن خانواده عزیزش را از دست داده.» خلاصه پدرمقتول قبول کرد دیه بگیرد و ببخشد. خانه‌شان را فروختند؛ بچه‌های جمعیت امام علی(ع) هم کمک کردند برای جمع‌آوری دیه و بخشش.

آهی می‌کشد: «با خودم گفتم اگر همه دنیا را هم بدهیم باز کم است. اصلاً همه خواسته من بخشش از سوی خانواده بود. گفتم ما را نفرین نکنید. گفتم بگذارید خدا خودش پسرم را تنبیه کند. ببخشیدش که با این شرایط و گناه از دنیا نرود. چه شبها تا صبح می‌ماندم و التماس‌شان می‌کردم. شب‌های ماه رمضان تا سحر... گفتم نادانسته این کار را کرده از ته دل خواستم ما را ببخشند. از بچه کوچک‌شان خجالت می‌کشیدم. خودم هم در همین شرایط یتیمی بزرگ شدم، چطور باید مادر، دست تنها بزرگشان کند...»

آنقدر رنج کشیده که به قول بچه‌های جمعیت امام علی(ع) به مددکاری زندان با آنها آشنا می‌شود.

«در زندان بودم که پدرم سرطان گرفت و فوت کرد. همین جوری وضع مالی مان بد بود. وقتی پدرم سرطان گرفت، بدتر هم شد. یعنی وضعیت نزدیک به صفرمان منفی شد. مادرم و برادر کوچکم مانده بودند چه کنند. در این پروسه خانواده اولیای دم اذیت می‌شود، خیلی خوب می‌دانم ولی خانواده این طرف هم همان قدر اذیت می‌شود. من خطا کردم، خانواده‌ام که نکردند ولی عذابی کشیدند که تصورش را هم نمی‌توانید بکنید. همه همبندی‌هایم در زندان رجایی شهر متهم به قتل بودند. بعضی‌ها اعدام شدند، برخی بخشیده... نمی توانم صد درصد بگویم اما بعید می‌دانم خانواده‌ای با قصاص خوشحال شود و بعد از آن به آرامش برسد توی زندان آدم‌هایی را دیدم که چند بار تا پای چوبه رفتند، اما این کینه خود آدم را عذاب می‌دهد.»

از روزهای زندانش می‌گوید، اینکه زندان فقط شر است، شر می‌آموزد و باید با شر زندگی کرد: «حتی اگر بخواهی با خوی مثبت زندگی کنی هم سخت است. من نمی‌گویم با قصد این طور طراحی شده ولی در زندان شر، شر درست می‌کند. از آن طرف آدم نمی‌داند چکار کند. بعدش هم که از زندان می‌آیی بیرون ممکن است دچار اختلال روانی شده باشی. خانواده فقیرت به خاطر دیه فقیرتر شده‌اند. کلی کار خلاف هم یاد گرفته‌ای و حالا یک نفر دائم باید مراقبت باشد.»

این روزها مدام با خودش فکر می‌کند، چطور می‌تواند کاری که کرده را جبران کند فعالیت اجتماعی می‌کند. داوطلبانه، همین جا با بچه‌های جمعیت امام علی(ع). امیدوار است بخشیده شود:« بعد از بخشش برای من مرحله‌ای جدید از زندگی‌ام آغاز شد اینکه از نظر معنوی و انسانی باید کاری که کرده‌ام را جبران کنم. کاری کنم که از نظر اجتماعی مفید باشم.عشق به وجود بیاورم. یک حس خوب بسازم. هنوز جرأت اینکه در پروسه بخشش گام بگذارم، ندارم. هنوز اولیای دم را ندیده ام. هیچ وقت جرأت دیدن شان را پیدا نکردم. از دادگاه به بعد ۱۰ سال شده...»

> طرح طفلان مسلم از سال ۸۵ آغاز شده و تمرکزش بر فرهنگ بخشش و صلح در جامعه است. تمام پرونده‌هایی که جمعیت به آن ورود کرده معمولاً به خاطر خشونت جامعه بوده در محلات پرخطر که دسترسی به آموزش و الگوی مناسب برای کودکان وجود ندارد. بستر این محلات طوری است که به جای آنکه بچه را به سمت هنر، ورزش و توانمندسازی ببرند به سمت دعوا و بزه می‌برند. همه اینها نشان می‌دهد که کودک به تنهایی مجرم نیست و جامعه هم مقصر است و باید در جبران آن گام بردارد و اینکه آیا قصاص این کودکان چیزی را حل می‌کند؟

خیلی‌ها از آرمین می‌پرسند چرا باید به کسی که آدم کشته کمک کند؟ جوابشان را معمولاً این طوری می‌دهد: «می‌گویم جان یک آدم را نجات می‌دهی. کمک می‌کنی که یک خانواده هم از حق شان بگذرند. تأکید می‌کنم حق‌شان و جامعه را از یک خشونت دیگر نجات می‌دهی...همین حرف دیگری ندارم.»

از روزهای بعد از زندان هم می‌گوید: «از زندان که بیرون می‌آیی، می‌بینی از زندگی عقب افتاده‌ای همین که به کسی آسیب نزنی حداقلش است. اینکه از انتخاب‌های غلط بگذری. همان قدر که گرفتن رضایت و جمع کردن پول کار سخت و زمان بری است، همان قدر برگشتن آدم به زندگی هم سخت است.»

آرمین هنوز شغلی ندارد. به قول خودش با سوءپیشینه و بدون مهارت چه کار کند. هر چند در زندان تحصیلاتش را ادامه داد. می‌پرسد به نظرت کسی به من کار می‌دهد؟

امید را می‌توان در چشمان آرمین دید، مخصوصاً زمانی که از بخشش حرف می‌زند. از بخشیده شدن، از مفید بودن. از کمک هرکس برای نجات دیگری. اینکه اگر ۲۰ هزار نفر هم ۱۰ هزار تومان کمک کنند، می‌توانند جان یک نفر را نجات دهند. تا اربعین حسینی راهی نمانده. عباس، میثم و خانواده هایشان چشم انتظارند....بخشش این کلمه جادویی که به جامعه جان می‌بخشد.

برش

اشک‌های واپسین طلوع

مریم طالشی

توی تاکسی نشسته‌ام. حواسم را داده‌ام بیرون. خیابانِ همیشگی. نه جذبم می‌کند. نه دلزده‌ام. فقط نگاه می‌کنم. بی‌هدف. مثل آدمی که مسیر هر روزه را می‌رود و چیزی یادش نمی‌مانَد جز تکرار و تکرار. توی تاکسی نشسته‌ام و به هیچ چیز فکر نمی‌کنم که ناگهان پیرمرد می‌گوید: «اگه نبخشه که قصاصش می‌کنن.» وسط آن گرمایی که به روزهای آخر تابستان نمی‌خورد، یخ می‌کنم. به راننده نگاه می‌کنم. از پشت سر. منتظرم جمله دیگری بگوید اما ساکت می‌شود. انگار میان آنچه در ذهنش می‌گذرد، همین یک جمله را بلند فکر کرده. لب‌هایش آرام تکان می‌خورد. انگار که ذکر گفته. می‌خواهم سر صحبت را باز کنم؟ نمی‌دانم. زبانم قفل می‌شود انگار. دهانم تلخ است چرا؟! مزه پوست پرتقال می‌آید زیر زبانم. می‌خواهم حواسم را باز بدهم بیرون اما تصویر، در ذهنم ساخته شده. دیگر کاری نمی‌توانم بکنم. فقط مثل یک ناظر خاموش، می‌ایستم و نگاه می‌کنم.

پیرمرد را می‌بینم در سحرگاهی که می‌داند طلوعی در کارش نیست، غصه دار. خمیده، انتظار می‌کشد. امیدی دارد؟ نمی‌دانم. در آن لحظه شاید دست از همه چیز شسته. حتی نمی‌دانم نگران قصاص کیست. پسرش؟ دخترش؟ برادرش؟ نمی‌دانم.

ولی او را می‌بینم که آخرین ذره‌های امیدش با نزدیک شدن طلوع، کمتر می‌شود. او را می‌بینم که چقدر تکیده است. چقدر دعا کرده. خدا می‌داند. پسر، دختر یا برادرش را تصور می‌کنم که آخرین لحظه‌ها را می‌گذراند. جانی را گرفته و جانش را باید بدهد. شاید نگران چشم‌های پدر است که بیرون انتظار می‌کشد. انتظار چه چیز؟! مرگ... تلخ و کشدار. پیرمرد را تصور می‌کنم. بیرون در زندان ایستاده. آمبولانس بیرون می‌آید. سرباز، چند اسم می‌خواند. خانواده‌هایی که باید دنبال آمبولانس بروند که دیگر امیدی برایشان نیست. یک اسم می‌ماند. همان که برایش مهلت گرفته‌اند یا بخشیده شده.

پیرمرد را می‌بینم که چشمش دودو می‌زند. صورتش هیچ حسی را منتقل نمی‌کند. شبیه مرده‌ای که نفس می‌کشد. جلو می‌رود. آب دهانش را قورت می‌دهد. می‌خواهد چیزی بگوید اما کلمه‌ها توی دهانش نمی‌چرخند. حرف‌ها یک جور کج و معوج، به هم می‌چسبند و باز، کلمه نمی‌شوند. اسم آشنا را شنیده که قرار است طلوع را ببیند. باید خوشحال باشد اما بیشتر شوکه است. باورش نمی‌شود. حتماً نذر کرده.

ناخودآگاه دست روی چشمم می‌گذارم. در تصورم دوست ندارم اشک‌هایش را ببینم. گوشه چشمم خیس می‌شود. می‌زند روی ترمز. وقت پیاده شدن می‌خواهم چیزی بگویم. زبانم قفل می‌شود. نگاهم را به سمت خیابان می‌گیرم. خیابان همیشگی.

می‌گویند مادر مراد در پروسه دلجویی و حلالیت طلبیدن خیلی درست جلو رفته و الان هم با خانواده‌هایی که این مشکل را دارند، همراهی می‌کند. خیلی‌ها نمی‌دانند چطور باید رفتار کنند. اصلاً انگار طلبکارند از خانواده‌ای که داغ دیده که عزیزش را از دست داده.

مادر مراد دائم تأکید می‌کند: «ما این دنیا که نه آن دنیا هم باید جواب پس بدهیم. آخرش همسرمقتول گفت من به تو که مادری می‌بخشم به تو که آنقدر دردمند و پشیمانی.»

محیا واحدی، عضو داوطلب جمعیت امام علی(ع) می‌گوید: «طرح طفلان مسلم از سال ۸۵ آغاز شده و تمرکزش بر فرهنگ بخشش و صلح درجامعه است. تمام پرونده‌هایی که جمعیت به آن ورود کرده معمولاً به خاطر خشونت جامعه بوده در محلات پرخطر که دسترسی به آموزش و الگوی مناسب برای کودکان وجود ندارد. بستر این محلات طوری است که به جای آنکه بچه را به سمت هنر، ورزش و توانمندسازی ببرند به سمت دعوا و بزه می‌برند. همه اینها نشان می‌دهد که کودک به تنهایی مجرم نیست و جامعه هم مقصر است و باید در جبران آن گام بردارد و اینکه آیا قصاص این کودکان چیزی را حل می‌کند؟ ارتباط صحیح با خانواده ولی دم هم یکی از نکات مهم است چون در همه این سال‌ها دیدیم که گاه این ارتباط صحیح بین دوخانواده شکل نگرفته و خیلی اوقات به جای گوش دادن به حرف خانواده ولی دم ارتباط نادرستی شکل می‌گیرد و خانواده به جان بخشیدن فکر نمی‌کند.»

به گفته او در این طرح بررسی شد که چقدر اجبار محیط در بروز این رفتارها مؤثر بوده و بعد پیگیری‌های حقوقی و ارتباط با ولی دم و بخشش و اطلاع‌رسانی به جامعه آغاز شد.

او می‌گوید: «باید در محلات حاشیه‌ای و پرخطر قبل از تیزی و چاقو به بچه‌ها قلم، هنر و ورزش را معرفی کنیم. این روزها خیلی از بچه‌هایی که بخشیده شدند، خودشان در خانه‌های ایرانی فعالیت‌های داوطلبانه و عام‌المنفعه دارند. با جان بخشیدن می‌توانیم به جامعه هم جان بدهیم.»

■ **آرمین ۲۶ ساله، جرم قتل عمد**

اما بخوانید داستان آرمین ۲۶ساله را؛ ۱۶ساله بود که دزدی کرد، در جریان این ماجرا نگهبان شب کشته شد و به جرم قتل راهی زندان شد. اول کانون اصلاح و تربیت را تجربه کرد و بعد هم زندان رجایی شهر را. ۹ سال زیر حکم قصاص زندگی کرد.

تقریباً دو سال از زمانی که بخشیده شده می‌گذرد. او هم توانست با کمک جمعیت امام علی(ع) دیه ۲۰۰ میلیونی را بپردازد و بخشش بگیرد. حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. همین طور که حرف می‌زند روزهای سختش را مرور می‌کند: «سالها بین آزادی و مرگ دست و پا زدم؛ ۹ سال . بلاتکلیفی مطلق، وقتی جرمت قصاص. تاکنون ۳۲ نوجوان محکوم به قصاص با همین آیین از اعدام نجات پیدا کرده‌اند.

به قول مادر مراد آن موقع که برای پسرش پول جمع می‌کردند، سایت جمع‌آوری دیه را هر روز نگاه می‌کرد. ۱۰ هزار تومان هم که می‌آمد روی پولها امیدوار می‌شد. امیدوار به اینکه پسرش بخشیده می‌شود که تلاش می‌کند برای مفید بودن و عاقبت به خیرشدن. به قول بچه‌های داوطلب جمعیت امام علی لحظه بخشش همان موقع که آن امضا می‌خورد پای ورقه انگار همه خشم و انرژی منفی از بین می‌رود؛ وای که چه لحظه نابی است لحظه بخشش.

خدا نزدیک شده. این روزها مراد سرکار می‌رود. روحیه‌اش چندان خوب نیست ولی همه خانواده حواسشان به او هست. ۸ سال سخت را گذرانده؛ ۸ سال بین مرگ و زندگی را.

مریم، مادر مراد حالا با بچه‌های جمعیت امام علی(ع) هم همکاری می‌کند در آیین طفلان مسلم. همان طرحی که توجهش به مسأله بزهکاری کودکان است. ترویج بخشش. آنها معتقدند هر بخشش سبب کاهش خشونت در جامعه می‌شود. این آیین از اول محرم تا اربعین حسینی برگزار می‌شود با همکاری مردم. این روزها برای بخشش عباس و میثم تلاش می‌کنند، دو نوجوان محکوم به

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۶۶۳۱

جدول عادی

افقی:
۱- طمع - تشکلی که در آن تجار عمده و صاحبان صنایع برای هماهنگی فعالیت های خود و چانه زنی با نهادهای حکومتی برای تأمین منافع‌شان تلاش می‌کنند
۲- راست و درست - شاه فرانسوی - مرکز بلاروس
۳- سالخورده - آتشفشانی در اروپا - آستانه و پیشگاه جلوساختمان
۴- نفوذگر رایانه‌ای - سرما - محکم و استوار - شتر
۵- ویتامین کیوی - نوشته شده - بازگشتن
۶- رهبر خونخوار قوم هون - غذایی نسبتاً ساده - دویدن
۷- دید و نظر - جانور مکار - نای و گلو
۸- ساحل - خانه‌ها - مرکز کره جنوبی
۹- واژه‌ای برای بیزاری - نام دخترانه - عدد بلبل!
۱۰- شماره ویژه - سبو - شهری در استان مرکزی
۱۱- بوستان فرزانگان - از روستاهای تاریخی استان زنجان که مکانی امن برای جانورانی چون آهو به شمار می‌رود - ویتامین انعقادی
۱۲- سر، رأس - پایین لباس - بازیکن فقید کامرونی - شیخ‌نشین امارات
۱۳- هیأت دولت را تشکیل می‌دهند - حفاظ چوبی - از رگ‌های مهم
۱۴- دانه سحرآمیز خوراکی - سریع‌ترین نوع شنا - نژاد ایرانی
۱۵- رئیس جمهوری فرانسه - جثه و اندام

عمودی:
۱- پایتخت صنایع دستی ایران - نوشابه گازدار پرطرفدار
۲- از روی بی‌میلی واجبار - نردباز ماهر - ضرورت پیدا کردن
۳- ماده بیهوشی - هوشیار - صمغ فسیل شده درخت
۴- پدر عرب - گاز گلخانه‌ای که به عنوان سوخت به کار می‌رود - بالاپوش رسمی - اشاره نزدیک
۵- پاکیزگی نفس - ماده‌ها - ضمیر غایب
۶- سرخ کم رنگ - میهمانخانه ییلاقی - میهماندار و صاحبخانه
۷- نیروها، زورها - آزاده - صدراعظم زن آلمان
۸- کم طاقت - شبیه - علائم و نشانه‌های بیماری
۹- اکنون - نانخورشی که از شیر و ماست درست کنند - فیلم استیون اسپیلبرگ
۱۰- میهمان ناخوانده - گفتار - قوم کم حرف
۱۱- شهر بی‌دفاع! - یار فرات! - گازجوشکاری
۱۲- امرازگرفتن - پوستین - نقاش فرانسوی - حمام تک نفری
۱۳- گونه‌ها - زندگانی - عبادتگاه راهب
۱۴- نسب شناس - روستایی حومه لاریجان - فندک جای آن را گرفته
۱۵- گونه‌ای بازی ایرانی - مجانی

جدول ویژه

افقی:
۱- ۳۱ سانت - هافبک منچسترسیتی
۲- قطعی برای کتاب - راه آب - تنومند
۳- هماهنگ - ضد فراز - آمرزش
۴- تفاله عسل - علم پزشکی - کودک بی‌پدر - یله
۵- پرگو می‌زند - منفعت‌طلب - تنگ چشم
۶- مقابل - از مدارک تحصیلی عهد قدیم - فتنه
۷- دوستی - دوستان - کوزه سفالی
۸- مانند ماه - به معنی خانه - جای دوشاخه برق
۹- اما - شرح خبر - نوع و طرز
۱۰- تذکره - تمدنی کهن - نظریه انتقال روح
۱۱- آشکارکننده - بی‌احترامی - فضای دور سیاره‌ها
۱۲- از اصوات تعجب - انسان - عود - خیط شده
۱۳- عقب و پس - روانپزشک سوئیسی - با عقیده واحد
۱۴- سردسیر - جان به در بردن - جوان انگلیسی
۱۵- پایین‌ترین درجه دوزخ - گرفتنی از هوا

عمودی:
۱- گل پامچال - مرکز لیبریا
۲- ناسپاس - فرصت - بزرگترین سیاره کوتوله منظومه خورشیدی
۳- غیر عرب - اصلیت غذای راگو - ناسازگار
۴- کامیون ارتشی - داد و ستد - دشنام دادن - شهری در مجارستان
۵- نمناکی - نقاش اسپانیایی قرن ۱۹ - نیمه قامت
۶- دریا - ماه کامل - حرص و طمع
۷- شهر آبشارهای روان - نهر - همدم
۸- بایگانی - امر آوردن - اشاره به مکان نزدیک
۹- پایگاه اینترنتی - حیران - سوتی!
۱۰- لاقید و سهل‌انگار - قوت لایموت - تپه
۱۱- همسر اسکارلت - خانه - رهبر هندی
۱۲- وسیله‌ای برای ترمز در خودرو - پهلوان - اثر کورتزیو مالاپارته - فوتبالیست سابق ایرلندی
۱۳- مددکار - رد ماجرا - خوب می‌برد
۱۴- گریه و زاری - مثل و مانند - کناره‌ها
۱۵- عنوان کتابی از الیزابت باون ایرلندی - تالاب خشکی در ۳۰ کیلومتری جنوب شرق تبریز

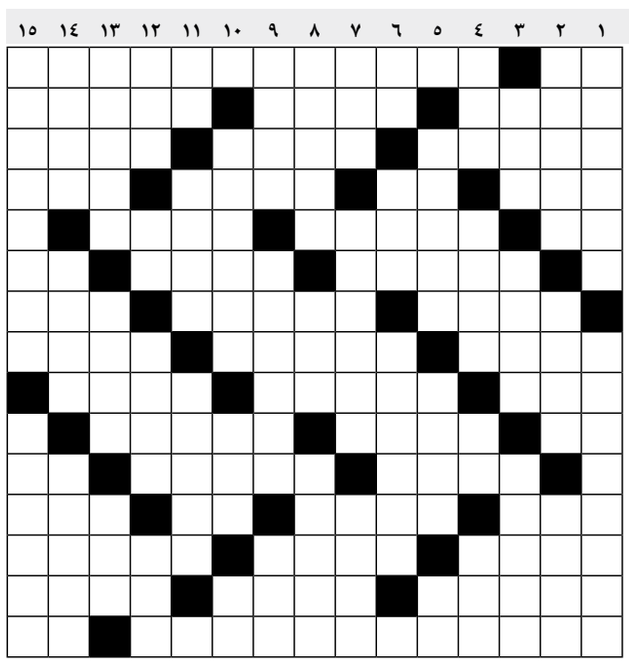

حل جدول عادی شماره ۶۶۳۰

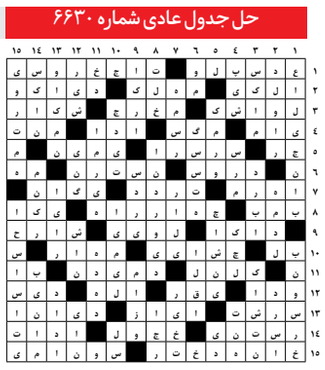

حل جدول ویژه شماره ۶۶۳۰